

انگیزه‌ها در تصرف «فدک»

مکه که جوان بیست و چند ساله‌ای به نام «عتاب ابن اسید بن العاص» بود، مردم را از درگذشت پیامبر آگاه ساخت، ولی از خلافت و جانشینی پیامبر چیزی به مردم نگفت در صورتی که هر دو حادثه مقادیر هم رخ داده، و طبیعا با هم گزارش شده بود و بسیار بعید است که یکی از این دو رویداد به مکه برسد، و خبر غوغای سفینه و جانشینی ابی بکر به آن جا نرسد. سکوت مرموز فرماندار اموی مکه، عتبی جز این نداشت که می‌خواست از نظر رئیس فامیل خود، ابوسفیان آگاه گردد، و سپس مطابق نظر او رفتار کند. با توجه به این حقایق، خلیفه به خوبی دریافت که ادامه فرمانروائی وی بر مردم در برابر گروه‌های مخالف، نیاز به باز خرید عقاید مخالفان دارد، و تا آراء و افکار و به اصطلاح قلوب و دلهای آنان را از طرق مختلف، متوجه خود نسازد ادامه زمامداری بر این گروه‌ها مشکل خواهد بود.

هواداری گروهی از یاران پیامبر گرامی، از خلافت و جانشینی ابوبکر، نخستین پل پیروزی او بود، و در نتیجه «خزرجیان» که نیرومندترین تیره انصار بودند، با مخالفت تیره دیگر از آنان، از صحنه مبارزه عقب رفتند، و «بنی‌هاشم» که در رأس آنان علی (ع) قرار داشت بنا به علی که در گذشته تشریح گردید، پس از روشن کردن اذهان عمومی، گام به عقب نهاده از قیام سلحشانه و دست‌بندی در برابر حزب حاکم، خودداری نمودند.

ولی این پیروزی نسبی، برای خلافت، و در رشد و نمو این نوزاد، کافی نبود، زیرا از یک طرف «بنی‌امیه» که در رأس آنها «ابوسفیان» قرار داشت، جمعیت نیرومندی بودند که خلافت خلیفه را به رسمیت نشناخته و انتظار می‌کشیدند که از نظریه ابوسفیان و تأیید و تصویب وی آگاه گردند. لذا - هنگامی که خبر رحلت پیامبر اکرم به مکه رسید، فرماندار

یکی از افراد مؤثری که می‌شد عقاید او را خرید، رئیس فامیل «امیه» ابوسفیان بود، زیرا وی از مخالفان حکومت خلیفه بود و وقتی که شنید وی زمام امور را به دست گرفته است به عنوان اعتراض گفت: «مارا باایی فضیل چکار؟!»

ابوسفیان شخصی است که پس از ورود به مدینه، در خانه علی (ع) و عباس رفت، و هر دو را برای قیام مسلمانان دعوت کرد و گفت من مدینه را با سواره و پیاده برمی‌کنم، بر خیزید زمام امور را به دست بگیرید!! ابو بکر برای اسکات و خریدن عقیده وی، اموالی را که ابوسفیان همراه آورده بود، به خود او بخشید، و دیناری از آن بر نداشت حتی به این نیز اکتفا نکرد، فرزند وی یزید را برای حکومت شام انتخاب نمود، وقتی به ابوسفیان خبر رسید که فرزندش به حکومت رسیده است فوراً گفت: ابو بکر صله رحم کرده است! (۱)

افرادی که می‌بایست عقاید آنان، بسان ابوسفیان باز خرید گردد، بیش از آنست که در این صفحات بیان شود، چه همگی می‌دانیم که بیعت ابی بکر در نقطه سرپوشیده‌ای به نام «سقیفه بنی ساعده» بدون حضور گروه مهاجر، صورت گرفت، تنها از مهاجران سه تن که یکی خلیفه و دو تن دیگر همفکران وی، عمرو ابو عبیده حضور داشتند، و از شخصیت‌های دیگر از گروه مهاجر، در آنجا خبری نبود به طوری که مسلم یک چنین بیعت‌گیری و قرار گرفتن مهاجر در برابر کار انجام-

شده، خشم گروهی را برمی‌انگیخت، از این جهت لازم بود خلیفه رنجش آنان را ترمیم نماید، نه تنها لازم بود به وضع این گروه رسیدگی شود، بلکه می‌بایست گروه انصار، به ویژه خزرجیان که از روز نخست با او بیعت نکردند، و بادلی لبریز از خشم، از سقیفه بیرون آمدند، مورد مهر و محبت خلیفه قرار می‌گرفتند.

از این جهت خلیفه نه تنها برای خریدن عقاید مردان اقدام نمود، بلکه اموالی را میان زنان انصار تقسیم کرد، وقتی «زید بن ثابت» سهمیه یکی از زنان «بنی عدی» را به در خانه او آورد، آن بانوی گرامی پرسید چیست؟ زید گفت سهمیه ایست که خلیفه میان زنان تقسیم کرده است، آن بانو با زکات خاصی دریافت که این پول یک رشوه دینی است که نیست، لذا به وی گفت: برای خرید دینم رشوه می‌دهد، سوگند به خدا چیزی از او نمی‌پذیرم و آن را رد کرد. (۲)

کمیون بودجه دولت

پیامبر گرامی در دوران بیماری خود هر چه در اختیار داشت، همه را تقسیم کرد و بیت المال تهی بود و نمایندگان پیامبر گرامی پس از گذشت پیامبر با اموال مختصری وارد مدینه می‌شدند، و با وسیله افراد امینی گسیل می‌داشتند، ولی این درآمدهای مختصر، برای دولتی که می‌خواست ریخت و پاش کند، و عقاید را باز خرید کند قطعاً کافی نبود. از طرف دیگر قبایل اطراف، پرچم مخالفت

۱- تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۲. مردی که چندی قبل به هیچ نوع پیوندی میان خود و ابی بکر قائل نبود، پس از انتخاب فرزندش برای حکومت شام، گردش ۱۸۰ درجه‌ای می‌نماید و می‌گوید: صله رحم کرده است! این است معنی باز خرید عقاید!

۲- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۳۳

وی گفت من نیز همان کار را انجام می‌دهم که پدرت انجام می‌داد. (۳)

اگر هدف خلیفه از تصرف فذک، تنها اجرای یک حکم الهی بود و آن این که درآمد فذک پس از کسر هزینه خاندان پیامبر، در راه مسلمانان مصرف گردد چه فرق می‌کرد که این کار را خود او انجام دهد، یا دخت پیامبر و شوهر گرامی او که به نص قرآن از گناه و نافرمانی مصون و پیراسته‌اند.

اصرار خلیفه بر این که درآمد فذک در اختیار او باشد، گواه بر این است که او چشم به درآمد آن دوخته بود، تا از این راه برای تحکیم حکومت خود کمک بگیرد.

شاهد روشن‌تر، حادثه زیر است: دختر پیامبر گرامی پیش خلیفه رفت و گفت پدرم در حال حیات خود، فذک را به من بخشیده بود و علی و امام‌ایمن، نیز گفتار فاطمه را تصدیق کردند، خلیفه ناچار شد که فذک را پس دهد و مالکیت دختر پیامبر را طی نامه‌ای گواهی کند، دخت پیامبر در حالی که نامه خلیفه را در اختیار داشت از خانه خارج شد، و در نیمه راه با همفکروی عمر روبرو گردید، وقتی وی از جریان آگاه شد، نامه را از فاطمه گرفت و پیش خلیفه رفت و گفت: فذک را به فاطمه دادی و مالکیت او را امضاء کردی؟ خلیفه گفت بلی.

گفت: علی در این شهادت‌ذی‌نفع است، و می‌خواهد از جریان به نفع خود بهره‌برداری کند و امام‌ایمن

برافراشته، از دادن زکات به مأموران خلیفه خودداری می‌کردند، از این ناحیه نیز، ضربت شکننده‌ای بر اقتصاد حزب حاکم وارد آمده بود.

از این جهت رئیس حزب حاکم، چاره‌ای جز این نداشت که برای ترمیم بودجه حکومت، دست به این طرف و آن طرف بیاورد، و اموالی را مصادره کند، در این میان چیزی بهتر از فذک نبود که با نقل حدیثی از پیامبر که تنها خود خلیفه راوی آن بود (۱)، از دست فاطمه (ع) خارج گردد و از درآمد سرشار آن، برای محکم ساختن پایه‌های حکومت خود استفاده کند. عمر به گونه‌ای به این حقیقت اعتراف کرده به ابی‌بکر چنین گفت: فردا تو به درآمد فذک نیاز شدیدی پیدا خواهی کرد، زیرا اگر مشرکان عرب بر ضد مسلمانان قیام کنند، از کجا هزینه جنگی آنها را تأمین خواهی نمود (۲)

گفتار و کردار خلیفه و همفکران وی، بر این مطلب گواهی می‌دهد چنانکه وقتی فاطمه فذک را از او مطالبه کرد وی گفت پیامبر هزینه زندگی شما را از آن تأمین می‌کرد، و باقی‌مانده درآمد آن را میان مسلمانان قسمت می‌نمود، در این صورت تو با درآمد آن، چکار خواهی کرد؟

دختر پیامبر فرمود: من نیز از روش او پیروی می‌کنم، و باقی‌مانده آن را در میان مسلمانان تقسیم می‌نمایم.

با این که دخت پیامبر، راه را به روی خلیفه بست،

۱- نحن معاشر الانبیاء لانورث: ما گروه پیامبران اریبه باقی نمی‌گذاریم.

۲- سیره حلبی ج ۳ ص ۲۰۰

۳- شرح حدیثی ج ۱۶ ص ۳۱۶

دادار بود، زیرا علم و دانش، تقوی و پرهیزگاری، سوابق درخشان، قرابت و خویشاوندی با پیامبر، و توصیه و سفارش‌های پیامبر در حق او، قابل انکار نبود، و هرگاه فردی با این شرایط و زمینه، قدرت مالی داشته باشد، و بخواهد با خلافت لرزان خلیفه رقابت کند، دستگاه خلافت با خطر بزرگی که شانس پیروزی خلیفه در آن کم است روبرو می‌گردد، در این صورت اگر سلب امکانات و شرایط دیگر رهبری، امکان‌پذیر نیست و نمی‌توان با زمینه‌های مساعدی که دو وجود او است مبارزه کرد، ولی می‌توان علی‌دا نسبت به قدرت اقتصادی خلع سلاح نمود، از این جهت برای تضعیف خاندان و موقعت علی، فدک را از دست مالک واقعی آن خارج ساخته و خاندان پیامبر را محتاج و نیازمند دستگاه خود قرار دادند.

این حقیقت از گفتگویی عمر با خلیفه به روشنی استفاده می‌شود، وی به‌ای بکر گفت: مردم بندگان دنیا هستند، و جز آن هدفی ندارند، تو خمس و غنائم را از علی (ع) بگیر، فدک را از دست او بیرون آر، وقتی مردم دست او را خالی دیدند او را رها کرده به تو متمایل می‌گردند. (۲)

گواه دیگر بر این مطلب این است که دستگاه خلافت نه تنها خاندان پیامبر را، از فدک محروم کرد، بلکه آنان را از یک پنجم غنائم جنگی که به تصریح قرآن (۳) مربوط به خویشاوندان پیامبر است، نیز محروم ساخت و پس از درگذشت پیامبر، دیناری از این راه به آنان پرداخت نشد.

زنی بیش نیست سپس آب‌دهن در نامه انداخت و خطوط آن را محو کرد و پاره نمود (۱)

چه جسارتی بالاتر از این که همفکر خلیفه، علی (ع) را که پیامبرگرمی او را مدار حق، و محور حقیقت خوانده است، به سود جوئی متهم کرده چنین پندارد که انگیزه علی از دادن شهادت، نفع شخصی او بوده است.

بدتر از همه، بی‌ازی گرفتن دستگاه قضائی اسلام است زیرا اگر به‌راستی شهادت علی (ع) و ام‌ایمن کافی در صدور رای و به رسمیت شناختن مالکیت فاطمه بود، چرا، همفکروی آن را نقض کرد و قباله را پاره نمود، و خلیفه نیز در برابر آن سکوت کرد، و اگر کافی نبود چرا یک فرد بی‌اطلاع زمام امور مسلمانان را به دست گیرد، و دستگاه قضائی را با زیچه خود قرار دهد.

از این گذشته، خشونت عمر در نحوه نقض رای خلیفه، حاکی از یک کینه دیرینه و خشم فوق‌العاده‌ای است زیرا نقض رای قاضی دیگر، به آب‌دهان انداختن و ریزه‌ریزه کردن نامه نیاز ندارد.

حقیقت این است که تاریخ اسلام بر اثر ترس از سایه حکومت‌ها گاهی وقایع را به روشنی نقل نمی‌کند و پرده‌ها را بالا نمی‌زند بلکه بسته و گریخته با ایما و اشاره به خط‌حوادث می‌گذرد.

عامل دیگر تصرف فدک

عامل دیگر تصرف فدک، ترس از قدرت اقتصادی امیرمؤمنان علی (ع) بود، امام همه شرائط رهبری

۱- شرح حدیدی ج ۱۶ ص ۲۷۴

۲- ناسخ التواریخ ج ۱ ص ۱۲۲

۳- سوره انفال آیه ۴۱: واعلموا انما غنم من شیء فان لله خمسہ وللرسول ولذی القربی

به تفسیر آیه پرداخته می‌گوید: باید به آل محمد به اندازه هزینه زندگی پرداخت، و باقیمانده را در راه مصالح اسلام صرف کرد.

این تلاشها جز برای این نبود که دست امام را از مال دنیا تهی کنند و او را محتاج خویش سازند، تا فردا نتواند اندیشه قیام برضد حکومت را در مغز پیروانند.

از نظر فقه شیعه به گواهی روایاتی که از جانشینان پیامبر گرامی به دست ما رسیده است، سهم ذی القربی ملک شخصی خویشاوندان پیامبر نیست، و اگر برای ذی القربی چنین سهمی قائل شده‌اند، به خاطر این است که دارنده این عنوان، پس از پیامبر، حائز مقام زعامت و امامت است، از این جهت باید سهم خدا و پیامبر و ذی القربی که نیمی از خمس غنایم را تشکیل می‌دهند، به خویشاوندان پیامبر که رهبر مسلمانان نیز هست برسد، و زیر نظر او مصرف گردد، خلیفه به خوبی احساس می‌کرد که اگر فاطمه (ع) سهم «ذی القربی» را می‌طلبد، مال شخصی خود را نمی‌خواهد، بلکه سهمی را می‌خواهد که باید شخصی که دارای عنوان «ذی القربی» باشد، آن را به عنوان زحم مسلمانان در مصالح آنها صرف کند، و چنین شخصی که دارای این عنوان است، پس از رسول گرامی جز علی (ع) کسی نیست. و دادن چنین سهمی به علی (ع) به نوع عقب نشینی از خلافت و احترام به زعامت امیر مؤمنان است، از این نظر گفت: هرگز سهم «ذی القربی» را در اختیار شما نمی‌گذارم و پس از تأمین هزینه زندگی شما باقیمانده را در راه مصالح اسلام مصرف می‌کنم. ۱.

غالباً تاریخ نویسان تصور می‌کنند که اختلاف فاطمه (ع) با خلیفه وقت، تنها بر سر فداک بود، در صورتی که او با خلیفه بر سر سه موضوع اختلاف داشت: ۱- فدک که پیامبر به وی بخشیده بود. ۲- میراثی که از پیامبر برای او باقی مانده بود. ۳- سهم ذی القربی که به تصریح قرآن، یکی از مصارف خمس غنائم است. هر می‌گوید: وقتی فاطمه (ع) فدک و سهم ذی القربی را از خلیفه درخواست نمود، خلیفه اباها کرد و آنها را نداد.

«انس بن مالک» می‌گوید: فاطمه (ع) نزد خلیفه آمد و آیه خمس را که در آن سهمی برای خویشاوندان پیامبر مقرر شده قرائت نمود، خلیفه گفت: قرآنی که تو می‌خوانی من نیز می‌خوانم؛ من هرگز سهم ذی القربی را نمی‌توانم به شما بدهم بلکه حاضرم هزینه زندگی شما را از آن تأمین کنم و باقی مانده را در مصالح مسلمانان مصرف کنم، فاطمه گفت حکم خدا این نیست، وقتی آیه خمس نازل گردید پیامبر فرمود: برخاندان محمد بشارت باد، که خداوند (از فضل و کرم خود) آنان را بی نیاز ساخت، خلیفه گفت به عمر و ابوعبیده مراجعه می‌کنم اگر با نظر تو موافقت کردند حاضرم همه سهمیه ذی القربی را به تو بپردازم، وقتی از این دو نفر سؤال شد آنان نیز نظر خلیفه را تأیید کردند فاطمه از این وضع سخت تعجب کرد و فهمید که آنان با هم تباہی کرده‌اند (۱) کادخلیفة جزاجتهاد در برابر نص، چیز دیگری نبود، قرآن با صراحت کاملتر می‌گوید یک سهم از خمس غنائم مربوط به ذی القربی است ولی او به بهانه اینکه از پیامبر گرامی در این زمینه چیزی شنیده است